

روسیه در حالی وارد قرن بیست‌ویکم می‌شود که تمدن‌ها و فرهنگ‌های متنوعی که روسیه را احاطه کرده‌اند، سعی می‌کنند نظر خود را درباره کشورمان تعیین کنند و راه‌های جدید مناسبات با روسیه را در جهان تغییر یافته پیدا کنند. عده‌ای با امید به ما می‌نگرند و دیگران با تنفر. ولی برای همه آنها «عامل روسیه» عامل مهمی در طراحی سناریوهای گوناگون ژئوپلیتیک می‌باشد. مواضع غرب نسبت به روسیه از همه روشن‌تر و مشخص‌تر است. در زمان خود، انتشار کتاب «تخته بزرگ شطرنج» نوشته زیگنو برژینسکی، این معمار دکترین ژئوپلیتیک آمریکا، نقطه مبدأ مرحله جدید رویارویی روسیه با غرب شد. در حال حاضر رهبران آمریکا نظریات آقای برژینسکی را مورد استفاده قرار می‌دهند. مبارزه با اتحاد شوروی و اکنون با روسیه همیشه هدف اصلی آنها بوده است که به فعالیت سیاسی آنها معنی و مفهوم سیاسی می‌داده است. نیروهای جهان‌خوار غربی به یک دلیل دیگر در صدد برآمده‌اند ظرف چند سال آینده کار روسیه را «تمام» کنند. به عقیده اکثر تحلیلگران غربی ساختارهای دولتی روسیه بی‌نظم شده است و توان این ملت ته‌کشیده است. آنها معتقدند که روس‌ها بیش از این

۱. نقطه‌نظرهای بررسی شده راجع به مسایل ژئوپلیتیک روسیه در قرن بیست‌ویکم نظیر برخورد شدید با تمدن غرب، اتحاد مسلمانان و ارتدوکس‌های روسیه به‌عنوان اندیشه ملی جدید روسیه، مقابله روسیه با تلاش‌های جهانی برای بی‌نظم کردن جهان و احتمال فروپاشی ایالات متحده آمریکا به‌عنوان آخرین امپراتوری جهان منتخب از هفته‌نامه زاهرا، شماره ۱، ژانویه ۲۰۰۰، چاپ مسکو می‌باشد.

نمی‌توانند مقاومت کنند و ماهیت منحصر به فرد فرهنگی و تمدنی خود را احساس نمی‌کنند. به همین دلیل روسیه معاصر فاقد ویژگی فرهنگی است که فعالیت بر علیه آن خطرناک باشد، بلکه یک فضای بی‌شخصیت است که به آسانی می‌تواند استعمار شود.

اکنون در روسیه کسی جز بهترین قسمت ارتش و ژنرال‌های ما، برای این تحولات آمادگی ندارد. جامعه روسی معتقد است که غرب به توسعه‌طلبی فرهنگی و تلاشها برای کنترل منابع ما با روشهای اقتصادی بسنده نخواهد کرد و اینکه همین وضع برای همیشه ادامه خواهد یافت. هیچ سناریویی که شامل محاصره شدید اقتصادی، قطع مناسبات سیاسی و تجاوز نظامی باشد، حتی در سطح فرضیه مورد بحث و بررسی قرار نمی‌گیرد. ولی این سناریو می‌تواند در آینده نزدیک عملی شود. سرنوشت یوگسلاوی که قربانی تجاوز ناتو شده و به سختی از اشغال توسط نیروهای ناتو اجتناب کرد، باید درس مهمی برای محافظ حاکم روسی شود که گویا در سهای نبرد سه ماهه بر سر کوزوو را فراموش می‌کنند.

البته، اکنون کاملاً روشن است که اگر وضع مطابق با سناریوهای معماران جهان‌طلبی توسعه یابد، قرن بیست و یکم با انفصال ژئوپلیتیک نه تنها روسیه بلکه همه فضاهای بزرگ دولتی شروع خواهد شد. روندهای جهانی کردن که در زمان اخیر با سرعت فزاینده‌ای توسعه می‌یابند، مستلزم ویرانی همه فضاهای بزرگ خودکفای ژئوپلیتیک که آنجا هنوز عوامل نفوذ اصیل ملی حفظ شده‌اند، هستند. سرزمینهای بزرگی که از اراده واحد دولتی برخوردارند، نمی‌خواهند مطیعانه اراده جهان‌طلبان را قبول کنند و به همین دلیل مانع اصلی بر سر حرکت «غرب بزرگ» به سوی سلطه جهانی هستند.

ولی از نظر منابع و امکانات موجود، مشکل بتوان این سلطه را از طریق سرکوب مستقیم مسلحانه همه آنهایی که نمی‌خواهند در هزاره لیبرالیسم زندگی کنند، برقرار کرد. به همین دلیل جهان‌طلبی جهانی قصد دارد در قرن بیست و یکم یک ساختار پیچیده ژئوپلیتیک ایجاد کند که هدف آن اضمحلال متقابل همه فضاهای بزرگ ژئوپلیتیک است. در حالی که سرکوب نظامی

روسیه برای رهبران نظامی-سیاسی غرب یک نوع اندیشه ثابت است که همه ملاحظات دیگر در برابر آن رنگ می‌بازند، بر علیه رقیبان ژئوپلیتیک دیگر فن‌آوری‌های پیچیده‌تری اعم از نظامی تا اطلاعاتی-رایانه‌ای مورد استفاده قرار گیرند.

علل زیادی وجود دارند که برقراری نظارت مستقیم نظامی بر جهان را برای غرب دشوار می‌سازند، از جمله کاهش یکپارچگی جامعه غربی و احتمال مخدوش شدن زیربنای نظامی و اقتصادی که در نتیجه آن وابستگی غرب به کشورهای ثالث می‌تواند افزایش یابد. سناریوی جنگ جهانی سوم با مشارکت ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین و جهان اسلام که توسط هانتینگتون توصیف شد، مبنی بر آن است که در جهان فقط دو ابرقدرت - هند و اندونزی باقی خواهند ماند و اینکه مرکز تمدن جهانی به سمت جنوب منتقل خواهد شد. می‌توان این نظریه را به‌عنوان پیش‌بینی عواقب منفی درگیری مستقیم نظامی در ابعاد جهانی تلقی کرد.

سناریوی «جدال تمدن‌ها» که در آن همه رقیبان اساسی غرب بزرگ به جنگ متقابل تا نابودی کامل همدیگر کشانده خواهند شد، برای جهان‌خواران به مراتب جالب‌تر است. هانتینگتون در آثار خود به ایالات متحده و غرب بزرگ توصیه می‌کند در مناقشات بین تمدنی دخالت نکنند؛ ولی به این نکته اشاره نمی‌شود که باید از این مناقشات جلوگیری کرد. فرض بر آن است که این مناقشات باید خود به خود صورت بگیرند. ولی در حقیقت امر این مناقشات بین تمدنی به احتمال قوی به ابعاد مورد علاقه غرب نخواهند رسید و تنها در صورت تسریع آگاهانه و تعمدی این روند از سوی نیروهای خارجی قادرند وارد فاز بحرانی شوند.

مهمتر از همه این است که تا زمانی که روسیه به عنوان کشور مستقل و کامل وجود دارد، جنگ بین تمدن‌ها ممکن نخواهد بود. به احتمال قوی، یکی از وظایف روسیه به عنوان قدرت ارتدوکس، جلوگیری از غلتیدن جهان به ورطه بی‌نظمی و شر و نیز پیشگیری از تحریک مناقشه بین تمدن‌های اسلامی، هندی و چینی توسط نیروهای جهان‌طلب است.

ولی بعد از خروج روسیه از صحنه جهانی بروز چنین مناقشه‌ای احتمال بیشتری خواهد

داشت. حتی اگر نخبگان سیاسی این سه تمدن بزرگ جنوب اروپا-آسیا کوشش کنند که از جنگ جهانی جلوگیری کنند، این جنگ در هر حال رخ خواهد داد چرا که میزان نظارت این رهبران بر توده‌های چندمیلیاردی مردم کافی نیست تا تأثیر تحریک‌آمیز اطلاعاتی غرب را خنثی کنند. بدیهی است که در قرن آینده غرب سعی خواهد نمود کشورهای جنوبی را همانا در سطح مردم عادی تحت تأثیر قرار دهد که در این زمینه از روشهای مختلف اطلاعاتی استفاده خواهد شد. در حالی که مشکل بتوان در «جنوب بزرگ» جنگ محافل حاکم را تحریک کرد، تحریک «جنگ ملت‌ها» کاملاً امکان‌پذیر است. هم‌اکنون بدیهی است که بخش عمده شهروندان عادی هند و پاکستان می‌خواهند باهم بجنگند. اگر این روحيات به وسیله تبلیغات هدفدار گرم شود، احساسات مردم از کنترل نظامیان و رهبران سیاسی این کشورها خارج خواهد شد.

اکنون در برابر دیدگان جهانیان، اندونزی، کشوری با جمعیت ۲۰۰ میلیونی از هم می‌پاشد. بعد از تیمور شرقی چند استان دیگر می‌خواهند از اندونزی جدا شوند. همه از این نمونه‌های ژئوپلیتیک اطلاع دارند. در قسمت‌های دیگر جهان نیز چنین موقعیتهایی زیادند. از اینجا معلوم می‌شود که استراتژی بی‌نظم کردن اروپا و آسیا در مرحله اول خود به نابودی روسیه به‌عنوان یکی از عوامل مهم ژئوپلیتیک نیاز دارد.

اگر واقعیت را پنهان نکنیم، باید اعتراف کنیم که مرحله اول این استراتژی اجرا شده است. کنفدراتیو کردن روسیه که سیاست‌دانان مردم روسیه را با آن می‌ترسانند، می‌تواند فقط آغاز روندی باشد که در سالهای آینده رخ خواهد داد. در تاتارستان، باشقیرستان و یاکوتیا قشر نخبگان قومی ایجاد می‌شود که هدف آنها، ایجاد دولتهای مستقل خود است. ایجاد این نقش، جهت‌گیری حائز اولویت رهبران این جمهوری‌هاست که حتی در صورت عوض کردن شایمیف، رحیم‌اف و دیگران تغییر نخواهد کرد. حتی سیاستمداران معتدل تر قومی همین سیاست را دنبال خواهند کرد.

مرحله دوم ترتیب دادن هرج و مرج جهانی، جنگ بر سر «میراث روسی» است که در آن

توان نظامی، اقتصادی و جمعیتی چین، هند و جهان اسلام متقابلاً اضمحلال خواهد شد. در آثار هانتینگتون این مناقشه توصیف می‌شود. هر کسی که قادر است این متون بین سطور را بخواند، می‌فهمد که این پیام به رهبران غرب بزرگ است. به آنها برنامه پنهانی ژئوپلیتیک پیشنهاد می‌شود. ایجاد هرج و مرج جهانی مرحله سوم را هم دربر می‌گیرد و آن مجزا کردن خود آمریکا است که هسته و قلب غرب بزرگ است. آمریکا به‌عنوان ساختار مستقل ژئوپلیتیک برای جهان‌خواران مانع پیش‌از حد بزرگی خواهد شد.

لازم به یادآوری است که برژینسکی هم دربارهٔ فروپاشی احتمالی «آخرین امپراتوری» (ایالات متحده) تا سال ۲۰۵۰ صحبت کرده است. ولی در حقیقت امر، می‌توان این مرحله را که طی آن دستگاه دولتی آمریکا باید مسایل جهانی را حل کند و به جای ۵۰ سال، طی ۲۰، ۱۰ و حتی پنج سال عملی کرد. انزو اطلبان راست‌گرای آمریکایی این واقعیت را به خوبی درک می‌کنند. آنها می‌فهمند که به زودی دستگاه دولتی آمریکا برای الیگارشی مالی جهانی بی‌مصرف خواهد شد. در این رابطه می‌توان به کتاب پاتریک بیوکنن، واعظ پروتستان و مشاور سابق رئیس‌جمهور ریگان اشاره کرد که عنوان این کتاب «جمهوری، نه امپراتوری» است. ولی راست‌گرایان آمریکایی قادر نیستند جلوی بی‌نظم کردن آمریکا و تمام غرب بزرگ را بگیرند.

هم‌اکنون در ایالات متحده مناقشه بین دو نوع توسعه تمدنی مشاهده می‌شود که می‌تواند به تجزیه دولت آمریکا بینجامد. اگر این موضوع را به‌طور کلی عملی جلوه دهیم، باید بگوییم که دو طرح وجود دارد: آمریکای سفید، اروپایی انگلیسی و آمریکای آفریقایی - لاتینی با برتری نخبگان مختلط سفیدپوست، سیاه‌پوست و مهاجران از آمریکای لاتین. طبق برآوردهای کارشناسان نزدیک به «حزب اصلاحات» (تحت ریاست میلیاردری به نام راس پرو)، ایالات متحده بیش از ۱۰ سال دوام نخواهد آورد. بعد از آن ناگزیر مناقشات بین قومی رخ خواهند داد که شبیه به مناقشاتی خواهند بود که در سالهای ۱۹۹۴-۱۹۸۹ موجب فروپاشی اتحاد شوروی شدند. سقوط و فروپاشی بعدی دولت آمریکا و تمام سیستم بلوک‌های نظامی - سیاسی و

اقتصادی غرب موجب بحران بزرگ جهانی خواهد شد که پس از آن جغرافیای سیاسی به عنوان یک رشته علمی اهمیت خود را از دست خواهد داد و تنها از نظر تاریخی مورد توجه قرار خواهد گرفت. احتمال می‌رود که بعد از این تحول بزرگ مرکز جهان طلبی جهانی و «غرب بزرگ» دوباره به اروپا برگردد که تا آن موقع تمام هویت اروپایی خود را از دست داده و به آمریکای دوم تبدیل خواهد شد. البته، البته، بعید نیست که جهان طلبی از پایگاه مشخص سرزمینی بی‌نیاز شود و مراکز جغرافیایی خود را از دست بدهد. در این صورت تمام جهان سابق با دولت‌ها، ملت‌ها و فرهنگ‌های خود از بین رفته و جای خود را به واقعیت جدید اجتماعی خواهد داد که در رمان‌های جورج اورول توصیف شده است.

معماران جهان طلبی، ویرانی روسیه را به عنوان تسریع‌کننده روند جدال تمدن‌ها طراحی کرده‌اند که بعد از آن جهان باید تحت فرمانروایی کامل نهادهای جهانی شود. ولی به روسیه بستگی دارد که این برنامه‌ها جامعه عمل ببوشند یا خیر. به همین دلیل مسأله حفظ تمامیت روسیه، مسأله نجات اروپا - آسیا و تمام جهان از جنگ جهانی سوم و از نبرد خونین و خوفناکی است که جنگ‌های جهانی قرن بیستم در مقایسه با آن چیزی جز مناقشات کوچک نخواهند بود. نجات جهان و روسیه، هدف بزرگ ملی روسیه است که کوشش‌ها و فداکاری‌های فراوانی را ایجاب خواهد کرد. نیروهای بسیار توانمندی به تجزیه روسیه علاقه‌مندند و لذا مسأله حفظ تمامیت دولتی روسیه نمی‌تواند خودبه‌خود، به وسیله «مصلحت اقتصادی» و «وحدت تمدنی» اقوام مقیم روسیه حل شود.

نخبگان فعال معنوی، نظامی، فرهنگی و سیاسی کشور باید به منظور نجات کشور در روندهایی شرکت کنند که در افکار عمومی مردم روسیه تحول ریشه‌ای ایجاد خواهند کرد.

قبل از همه باید در نظریه روسیه به عنوان بخشی از جهان متمدن تجدیدنظر کرد که در حال حاضر بخش قابل توجه جامعه روسی به‌طور ناخودآگاه شریک این اندیشه است. در عوض، باید روسیه را به‌عنوان رهبر «جهان سوم» و دولتی با هویت اروپایی - آسیایی تعبیر کرد که بر

همکاری و اتحاد و سنت کبیر معنوی - دین ارتدوکس و اسلام - استوار است. همان اتحاد دین ارتدوکس و اسلام به روسیه اجازه خواهد داد که از فروپاشی کشور خود جلوگیری کند، بر جدایی طلبی غلبه کند و در آینده دورتر دولت اروپایی - آسیایی خود را در مرزهای نزدیک به مرزهای اتحاد شوروی سابق احیا کند.

مردم روسیه ضمن جلب توانمندی‌های اسلامی به ساخت نظام دولتی جدید اروپایی - آسیایی می‌توانند از مقابله بین روسیه و جهان اسلام جلوگیری کنند و بر نمناک‌تور قومی منطقه‌ای که خواهان تجزیه روسیه است، غلبه نمایند. با توجه به اینکه تمدن اسلامی در جهان معاصر پیگیرترین مخالف سلطه جویی غرب و تحمیل ارزشهای غربی به ملت‌های دیگر است، این تمدن هم‌پیمان طبیعی روسیه در مبارزه برای تأمین حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و حق استفاده آزاد از منابع طبیعی خود می‌باشد.

این واقعیت اهمیت خاصی دارد که در روسیه ۲۰ میلیون مسلمان زندگی می‌کنند. اینها اقوام بومی روسیه هستند که در طول قرن‌ها همراه با ملت روس دولت بزرگ اروپایی - آسیایی را ایجاد کردند و شهروندان تمام عیار روسیه هستند. جمعیت مسلمان روسیه در آینده می‌تواند نقش حلقه ارتباطی بین روسیه و جهان اسلام را ایفا کند.

در این رابطه باید افزود که هدف روسیه نه تنها حفظ تمامیت ارضی و دولت خود بلکه مقابله جهانی با برنامه‌های بی‌نظم کردن جهان و نیز ایجاد فضای انسجام ژئوپلیتیک دور خود برای حل و فصل اختلافات بین تمدنی است. در این رابطه باید از فعالیت رهبران روسیه که در زمان عظمت روسیه حکومت کردند، استفاده کرد. در تاریخ روسیه دوبار چنین وضعی ایجاد شده بود: بعد از مغلوب کردن نیروهای ناپلئون در سال ۱۸۱۴ و بعد از پیروزی بر فاشیسم آلمانی در سال ۱۹۴۵. استفاده از این تجربه نیز به معنی چالش جدید برای غرب و از سرگیری رویارویی ژئوپلیتیک با جهان طلبی غربی است. در این شرایط روسیه ناگزیر وظیفه نیروی آزادی‌بخش جهانی و مسئولیت خود در قبال سرنوشت جهان را درک خواهد کرد. این منبع بزرگ معنویت

روسیه است که معنی موجودیت روسیه را تعیین می‌کند. بدون آن روسیه نمی‌توانست در قرن بیستم در جنگ بزرگ بر سر آزادی و استقلال ملی خود برنده شود. بدون آن روسیه نخواهد توانست در قرن آینده هم پیروز شود. این پیروزی نه تنها برای مردم روسیه بلکه برای تمام بشریت لازم است چرا که سرنوشت جهان مانند سرنوشت روسیه خواهد بود.

